

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به هیئت ضرار بود. چون ماده اش که اجمالاً بررسی شد بعد مانند هیئت ضرار که باب مفاعله باشد. عرض شد که مشهور بین علمای صرف و لغت، باب مفاعله را برای دو طرفی گرفته اند. به همان توضیحی که عرض کردم. به قول مرحوم آقای آقا شیخ محمد اصفهانی، اصالت و تبعیت. یعنی وقتی می گوید ضارب زیداً عمراً یعنی زید اصالتاً زد و عمرو هم به تبع زد.

بعد عرض کردیم مرحوم آقا شیخ محمد حسین اشکال کرده اند مرحوم آقای اصفهانی که با مراجعه به قرآن و شواهد در لغت عرب خیلی از موارد ما داریم که این باب مفاعله برای دو طرف نیست. برای یک طرف است. آن وقت شواهد را آورده اند بعد از آن متعرض همین فرق معروف شده اند که اصالت و تبعیت باشد و اشکال کرده اند که این اصالت و تبعیت ثبوتاً و اثباتاً ممکن نیست. اشکال ثبوتی و اثباتی کرده اند و اینکه دو دلالت باشد با اینکه یک هیئت هست این معنا ندارد. عرض کردیم این مطلبی که ایشان فرموده اند بعد هم اشکال کرده اند مثلاً مدلول التزامی برای مدلول مطابقی، این توضیحاتش گذشت یا دلالت مفهومی تبعیت. اولاً در دلالت مفهوم عرض کردیم یک رأی است که تبعیت نیست. حالا غیر از مناقشاتی که در خصوصیات عبارات ایشان هست عرض کردیم ایشان مثل اینکه فرضشان این است که دال یکی است و آن باب مفاعله. مدلول دو تا است. یکی اصالت یکی تبعیت. خلاصه حرفشان دیگر ثبوتی و اثباتی اش را جمع کنیم. و این نمی شود یک دال واحد دو مدلول. عرض کردیم این مشکل ندارد چیز خاصی نیست تعجب است از این بزرگوار که اضافه بر اصول در لغت هم نکته های خاصی را در تحلیل های لغتی دارند. این مدعا این است مثل همان بحث مفهوم. آنجا در باب مفهوم مدعا این است که «إن» در لغت عرب وضع شده است برای دو معنا. اصلاً دو تا معنا را اثبات می کند. چون إن وضع شده است برای تعلیق. تعلیق طبیعتاً دو معنا دارد. این مرادشان این عبارت است. یعنی مفهوم هم جزء مدلول إن است. یعنی وقتی گفت ان جاءک زیداً فاکرمه این دو تا مدلول دارد. یعنی اگر آمد شما اکرامش کن نیامد هم اکرامش نکن. این البته عرض کردم پنج احتمال و پنج رأی در این جهت وجود دارد که یکیش این است. شاید این اوفق به اعتبار باشد در بحث مفهوم و منطوق.

لذا در بحث مفهوم وصف هم همین است. چون آنجا یک بحث هیئت ترکیبی ناقص است آیا آن هیئت ترکیبی ناقص هم به حسب لغت دارای دو معنا است. وقتی گفت مرد عالم. این معنایش این است که مرد جاهل خارج شود. خود تقیید به علم آن صورت دیگر را

خارج می کند. یعنی وقتی گفت مرد عالم را اکرام کن این مفادش این است که مرد جاهل را اکرام نکن. اصلاً خودش مفادش این است. پس اینکه ایشان می فرماید اصالت و تبعیت نمی شود نه شدن می شود ل غوی ها و اهل صرف ادعا می کنند با استظهاری که ما از کلام عرب کردیم این اصالت و تبعیت در این اراده شده است. یعنی ضارب به خلاف تضارب زید و عمرو. هر دو اصل هستند. اما اگر گفت ضارب زید عمراً یعنی اصل یکی تبعه می خواهند این جور بگویند که زید اول زد بعد آن زد. این مفهوم را که می شود اثبات کرد. اینها می گویند با این هیئت با استعمال این موارد ما این را در آوردیم و این نه ثبوتاً و نه اثباتاً مشکل ندارد.

سؤال: در موادی مثل سافر چطوری قابل تصحیح است

ج: آن بحث دیگری است عرض کردم آن بحثی است که ما موارد استعمال داریم که یک طرف است. خب هیچی. نقطه اول کلام ایشان. آن محور اول. که مثلاً سافر این دویش تصویر نمی شود باید کار دیگر کنیم. خب این بحث دیگری است.

س: تحلیلی که شما می فرمایید

ج: تحلیل دوم ایشان یک تحلیل داده اند که نمی شود اصالت چون می گویند آقایان فرق گذاشته اند به اصاله التبعية این درست نیست اصاله التبعية. در سافر چون واقعاً یک طرف است. در جایی که دو طرف است مثل ضارب زید عمراً. در ضارب زید و تضارب زید و عمرو. فرق بین باب تفاعل و مفاعله. در باب تفاعل وقتی گفت تضارب زید و عمرو، این زد آن هم می زند. در آن واحد این می زند او هم می زند. زد و خورد. طرفین هم دیگر را می زنند. این تضارب. اما اگر این اول زد آن به خاطر اینکه او زد این هم زد در کله اش باز این زد در کله اش. این طوری گفت می گویند ضارب زید. این بحث سر این است. باب تفاعل آورد ایشان. ایشان هم فرقی این است ایشان می گویند ان کل هیئت لا تكون موضوعه الا بازاء نسبه خاصه. خب خب نسبت خاصه درست است اما اینجا نسبتش اصالت تبعیت است. چه مشکل دارد؟ مهم این است که اینها ادعا می کنند که ما وقتی به لغت عرب مراجعه کردیم این طور است. با مجموعه ملاحظه موارد که فرق است بین باب تفاعل و مفاعله این است. حالا بحث دیگر اینکه ما موارد داریم که اصولاً مفعول دوم ندارد. مثل سافر زید. اصلاً مفعول ندارد. مثل سافر زید. ما در باب افعال عادتاً باب افعال برای تعدیه است. گاهی هم دقیقاً به عکس است. ثلاثی مجردش متعدی است مزیدش افعالش می شود لازم. اصلاً دقیقاً به عکس است. خب این موارد استعمال است. این روایت دارد من سمع نا... ۷

ثلاثی مجردش که کب باشد متعدی است. کبه الله علی، خدا به رو در آتش می اندازد. اما اگر باب افعال آمد لازم است. اکب علی قدمین. خودش روی قدم هایش اکب باب افعالش لازم است. ثلاثی مجردش متعدی است. می شود ادعا می کنند در لغت این طور شده

است. مثل اماتوا ماضی یدع و یضع. وضع استعمال نشده است. یضر استعمال شده است ضَر هم استعمال شده است. این ما عرض کردیم یک لغت مثل یک درخت است. هر واژه ای این ممکن است فروع زیادی داشته باشد ممکن است یک تهِ خشک از آن مانده است. مثلاً یک شاخه باریکی دارد. لذا یکی از کارهایی که در کتب لغت می کنند موارد استعمالش در باب های مختلف، افعال تفعیل مفاعله استعمال شده است یا خیر. یا مثلاً می گویند این حتی گفته شده است سفر به معنای اینکه زید به سفر است. مشهور لغوی ها بعضی ها گفته اند استعمال شده است. مثل سفرْتُ نمی گوید یعنی سفر رفتیم. سافرتُ می گویند. ثلاثی مجردش به این معنا می آید مزیدش به این معنا می آید.

این هست این خصائص لغت است. اصولاً در دنیای این به طور طبیعی این طور است. هر لغتی دارای راز و رمزی است. هر لغتی یک رازهایی دارد که باید رازهایش را به اهل لغت بفهمند. یک لغتی سعی کردند درست کنند نمی دانم پشت سرش یهودی ها بودند که بودند، این تنها لغتی بود که در همین قرن بیستم یا یکم اختراعش کردند. این راز و رمز نداشت. همه اش قاعده ای باشد. یعنی همه را قاعده گذاشتند برای فعل ماضی و مضارع و فلان. هیئت افعال و لا تفعل، فاعل، مفعول، همه دارای یک ضابطه واحد. هیچ در آن دیگر سماعی نبود. صد در صد قیاسی. فکر کرده اند دیگر لغتی درست کردند که راز و رمز ندارد. جاهم نیفتاد. در آن زمان مردک این طور بود رسم بود این لغت را یک کمی در ایران ترویج کردند حالا فعلاً که ندیدم کسی جایی آموزشگاهی چیزی گذاشته باشد. این لغت عادتش این بود حقیقتش این بود که راز و رمز نداشته باشد. همه اش ضابطه ای و قاعده ای باشد. اما لغت به طور طبیعی لغت فارسی و عربی دارای راز و رمزی است هر لغت. این جزء خصایص آن است. این ادعا کرده اند در موارد مراجعه، آن جایی که فعل دو تا است فرقی با باب تفاعل این است که در باب تفاعل هر دو اصیل هستند در باب مفاعله یکی اصیل یکی تبع. خب این که مشکل ندارد. خب ایشان دارد ثبوتاً معقول نیست چرا معقول نیست چه مشکل خاصی دارد؟ مشکل خاصی که ندارد بگویند ما این را از لغت عرب استظهار کردیم. چه مشکل دارد؟ حتماً به ازای نسبت به خاصه من النسب این که گفت؟ نسبت خاصه اش در اینجا اصالت و تبعیت است. این که ایشان یک دفعه ایشان موارد استعمال داریم که یک نفر است. خب این بحث اول ایشان.

بحث دوم ایشان که میگویم اصلاً معقول نیست این را می خواهیم مناقشه کنیم. بحث اول هم باید علاجی به آن بشود خب. آقایان صرفی ها این را آورده اند می گویند آنجا فرق ضارب زیدُ عمراً. تضارب زیدُ و عمرو در هر دو در تضارب اصیل است در یکیش اصیل است یکی تبع. مشکل خاصی من احساس نمی کنم اشکال معقولی که ایشان می خواهند بگویند معقول نیست این را من احساس نمی

کنم. حالا شاید مرادشان چیز دیگری باشد. می ماند موارد اول یا می ماند اصلا خب تفسیر شما چیست. حالا تفسیر مرحوم اقا شیخ محمد

حسین

«فالحق ان مفاد هیئت المفاعله غیر مفاد هیئت التفاعل و انه لا يتقوم بطرفین». اصلا باب مفاعله دو طرف ندارد. خب اینکه خلاف ضارب زید عمرا است. بانه لا يتقوم بطرفین کما فی التفاعل. هیئت مفاعله دو طرف نمی خواهد. البته این ربطی به ما نحن فیه ندارد الآن. شما الآن فرق بین ضرر و ضرار هستیم. ربطی به ما نحن فیه ندارد. ثلاثی مجرد و مزید است. ایشان به این مناسبت وارد باب تفاعل و مفاعله شده اند. خب این بحث بر می گردد به استظهار، بر می گردد به تفاعل بر می گردد به نقل هایی که شده است. اگر گفت ضارب زید عمرا، ایشان گفت ضارب معنایش این نیست که یکی اصیل باشد خب آنها هم ادعای تبادر می کنند که معنایش این است. و التحقيق، حالا بر می گردد به تحقیق فی الفرق بین مفاد هیئت المجرد و هیئت المزید فیه من باب المفاعله.

اما بر می گردیم به ما نحن فیه. ما نحن فیه ضرر هست و ضرار است. یک مجرد هست یک مزید فیه. فرق بین اینها چیست؟

س: اخرش مشخص نشد ایشان چه فرقی بین مفاعله و تفاعل می بیند؟ ظاهرا هر دو را مثل هم می بیند

س: اگر این طور باشد که این خیلی زور می برد

ج: آره خیلی زور می خواهد. انصافا بعید است. نمی دانم این نسخه ای که الآن من دارم پیش من این است. نسخه ای که قدیم نگاه کردم چاپ سنگی قدیم به نظرم می گوید که در همین حاشیه، البته دارم نشد مراجعه کنم ظاهرا آنجا می گوید که اگر حکایت خود فعل دو طرف را بکنیم تفاعل می گوئیم. اما حکایت این باشد که یکی اول شد یکی زد و بعد دیگری زد این مفاعله است. ظاهرا این طور است. نمی دانم شاید من اشتباه کردم

س: .. یک نفر به سدد انجام فعل است در مفاعله

ج: نه آن بحث مفاعله و تفاعل است. این بحث مفاعله و مجرد است.

س: مفاعله و مجرد را یکی می دانند

ج: نه مفاعله با تفاعل یکی است. ظاهرا این است.

س: ... فاعل یک طرفی است. تفاعل را که تصریح کرد

ج: بله در مفاعله دو طرف نمی خواهد. این را دارند.

«والتحقیق: فی الفرق بین مفاد هیئة المجرد و مفاد هیئة المزیّد فیہ من باب المفاعلة أنّ مفاد هیئة فی الأول سواء کان بنفسه لازماً»، مراد از بنفسه یعنی در اصل ماده لازم است بوسیله باب دیگری متعدی می شود که جلسه. «(کَجَلَسَ)» أو متعدّياً لکنّه لا يتعدّی إلى شخص آخر «(کتب الحديث)» إلاّ بتوسط «إلى» فيقال «(کتب الحديث إليه)» أو کان متعدّياً إلى الآخر «(کَخَدَعَهُ)» لا يكون في الكلّ، در تمام این سه صورت «إلاّ متکفّلاً لنسبة لازمة أو متعدّية بأداة إلى الآخر أو بلا أداة للتعدية»، خود همان نسبتی که هست. «بخلاف هیئة المفاعلة»، اما هیئت مفاعله این طور نیست. «فانّ قولنا «(جالسه)»»، اینکه می گوید جالسه «يتضمّن التعدي الآخر بنفسه»، این خودش است. یعنی دیگر نیاز به اسم اداتی ندارد. خودش بنفسه متعدی می شود. «فيكون مفاده بنفسه مفاد «(جلس إليه)» و مفاد «(کاتبه)» مفاد «(کتب إليه)» و مفاد «(خادعه)» هو التصديّ لإنهاء الخديعة إليه»، البته اینجا کلمه تصدی را مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین به کار برده است. ظاهراً در همه تصدی می داند ایشان. حالا اینجا به کار برده است. به لحاظ ویرایش هم بعد از تصدی یک دانه ویرگول گذاشته است که نباید می گذاشت جایش اینجا نیست.

«هو التصديّ لإنهاء الخديعة إليه»، این انحاء لام را متعلق به تصدی بدانیم. یعنی مفاد خادعه یخادعون الله ورسوله یعنی تصدی برای رساندن خدیعه به آن. «فحيثية التعدية بالأداة أو بنفسه ملحوظة في هيئة المفاعلة بنفسها»، یعنی فرقی این است که در باب مفاعله، همان معنایی را که از ادات بود آن را به خود صیغه درستش می کنیم. دیگر احتیاج به ادات ندارد. «فقولنا «(ضرب زيد عمراً)» أو «(خدع زيد عمراً)» و إن کان متعدّياً إلى غيره إلاّ أنّ هذه التعدية ذاتيٌّ مفادهما»، این تعدیه ذاتیه بهتر بود. «بخلاف «(خادع)» و «(ضارب)» فانّ هذه الحيثية ملحوظة في مقام إفادة النسبة فإذا فعل فعلاً كان أثره خداع الغير صدق عليه أنّه خدعه لا أنّه خادعه، إلاّ إذا تصدّی لخديعته»، البته آن که از مجموع کلام مرحوم اصفهانی ثابت می شود همین ذیل است. التصدی. یعنی فرقی را با مجرد در تصدی می بیند. در مجرد خود فعل است اما در اینجا حالت تصدی دارد. البته مرحوم آقای استاد ما آقای خوبی در مصباح به جای تصدی قصد آورده اند. در تفسیر کلام مرحوم آقا شیخ محمد حسین خیلی مقتیدند به عین عبارات اصحاب به جای کلمه تصدی اصل آورده اند. مصباح اگر نگاه فرمایید در همین جا ایشان خیلی معجم می شوند به کلام آقا شیخ محمد اصفهانی و به جای کلمه تصدی کلمه قصد را آورده اند. و در این کتاب آقای سیستانی این جور آمده است که در مصباح الفقاهه ایشان یک جای دیگر سعی آورده اند به جای قصد. من مراجعه نکردم مصباح الفقاهه را. به نقل از ایشان عرض می کنم. ایشان سعی آورده اند و لذا خود آقای سیستانی هم احتمال دادند که این یک معنای دیگری باشد برای باب مفاعله. سعی باشد.

حالا من کلام ایشان را تمام کنم تا اینجا معلوم شد که مراد مرحوم آقای اصفهانی باب مفاعله این هیئت برای تصدی است. سافریعی تصدی للسفر. عالج خادع تصدی پیدا کرد بر اینکه خدعه را نستجیب بالله مکر و فریب را به خدا برساند. یخادعون الله ورسوله. حالا آقای خویی به جای تصدی سعی، سعی کرد که این خدعه را به خدا و رسول برساند. «و كذلك إذا صدر منه «ضرب» واقع علی «عمرو» صدق علیه انه ضربه و لا یصدق انه ضاربه إلا إذا تصدی لضربه»، پس عالج تصدی لعلاجه ضارّ تصدی لضربه.

«ولذا لما أبي سمره عن الاستئذان قال صلى الله عليه وآله «انك رجل مضارّ» أي متصدّ لإضرار الأنصاري»، البته کلمه اضرار را در اینجا به همان معنای عرفی که ما گفتیم گرفته است. چون از کتاب لسان العرب خواندیم که اضرّ دنا منه. اضرّ نزدیک شدن اضرار یعنی ایجاد ضرر. «لا مجرّد کون دخولك ضرراً علیه»، اگر مجرد ضرر انک ضارّ رجل ضارّ. «فیکون حاصل قوله صلى الله عليه وآله «لا ضرر و لا ضرار» نفی أصل الضرر و لو بدون التصدي»، لا ضرر یعنی ضرر نرسان مثل لا یضرّ رجل اخاه ولو تصدی نباشد. «و نفی التصدي للإضرار»، عرض کردم اضرار «لا لمجرّد التأكيد كما أفید و لا لغيره من دون لزوم الالتزام بكونه علی خلاف أصله»، این دیگر خلاف اصل هم نیست. خود باب ضرار و باب مفاعله به معنای تصدی است. این خلاصه نظر ایشان. عرض کردم در این کتاب تقریرات آقای سیستانی آمده است که ایشان نقل می کند از آقای خویی به معنای سعی. اینکه در مصباح است که به معنای قصد است. قصد ضرر. اما ایشان نقل کرد هاند در مصباح الفقاهه آمده است که سعی است. در کتاب خود ایشان در کتاب آقای سیستانی ایشان اول معنایی که باب مفاعله کرده است سعی گفته است برای سعی بعد معنای دوم کلام آقای اصفهانی را آورده است. یعنی در کسانی که یک معنا برای باب مفاعله کرده اند معنای اول سعی. و گفته اند که بعضی ها گفته اند معنای باب مفاعله سعی است می خواهد آن کار محقق شود یا خیر. تمسک کرده اند خود ایشان یخادعون الله ورسوله و لا یخدعون انفسهم. اینها یخادعه دارند سعی دارند اما این کار محقق نمی شود. و لا یخدعون الا انفسهم. بعد هم خود ایشان هم مثال دیگری یقاتلون فی سبیل الله فَيَقْتُلُونَ فَيَقْتُلُونَ، این مثال دیگر هم خود ایشان اضافه کرده اند به معنای سعی باشد.

و احتمال داده اند که مثلاً آقای خویی این معنای سعی را به کلام آقای آقا شیخ محمد حسین اصفهانی. عرض کنم که البته معنای سعی که ایشان اول فرموده اند نسبت یعنی در حسب این چایی که الآن شده است. نسبت به کسی نداده اند جایی از کسی نقل نکرده اند. نگفته اند که چه کسی قائل به سعی است. لکن فکر نمی کنم کسی باب مفاعله را به معنای سعی بگیرد می خواهد محقق شود یا نشود. فکر نمی کنم. خیلی بعید است این مطلب. اصلاً باب مفاعله برای تأکید مطلب است چطور باید سعی باشد.

اما یخادعون الله ورسوله خدا دارد خبر می دهد که اینها دارند سعی می کنند به تعبیر ایشان یا تصدی پیدا کردند که خدعه شان را به خدا و رسول برسانند. بعد این خدا است که می گوید ما یخادعون الا انفسهم نه اینکه خود آنها. خود آنها تصورشان این است که خدا را جگول زده اند. مثل همان قصه شحوم مال بنی اسرائیل. در روایت دارد که خداوند شحوم را برایشان حرام کرد. در تورات هم هست الآن که دنبه نخور. تورات جنبه فارسی تازه شده است تازه که مترجمش نوشته است که موجب تبلی می شود خوردن دنبه. یک تعلیلی هم برایش آورده است. آن وقت برای یهود برای اینکه خودشان سر خدا را کلاه بگذارند آمدند این دنبه ها را آب کردند گفتند روغن می فروشیم. این یخادعون الله ورسوله مراد این است. نه اینکه او خیال می کند سعی کردند این خیال می کند درست است دیگر خدا هم اجازه داده است. به ذهن او که نه به معنای اینکه سعی است ولو محقق نیست. خدا می گوید این کار محقق نشده است. آن کسی که گفته است سعی، مرادش از سعی این است که هم محقق می شود و هم سعی دارد. نه اینکه محقق بشود یا نشود. این که فکر نمی کنم کسی قائل باشد. و کلام آقای آقا شیخ محمد حسین را هم معنا کردن به این معنا مراد آقای خوبی همان قصد است در همان کتاب قصد یک جایی تصدی. سعی به این معنا. تصدی را هم سعی معنا کرده است ایشان. اصلاً کلام آقا شیخ محمد حسین که تصدی است. قصد هم نیست. سعی هم نیست. خواندیم الآن عین عبارت را هم خواندیم. دوسه مرتبه تصدی را تکرار می کند ایشان. مراد ایشان کسی اگر گفته است سعی مراد ایشان این است یعنی هم عمل محقق می شود اضافه بر او سعی هم دارد. اضافه بر او نه اینکه می خواهد محقق شود بقاتلون فی سبیل الله خود قتال، قتال به معنای این است که هم دیگر را سعی در کشتن اصلاً خودش آن به خاطر یک نکته ای است که در ماده اش موجود است. چون ماده قتال یک چیزی نیست که اصلاً التبعیت در آن فرض شود. فرض می شود در آن. شما زدید یک کسی را کشتید او که نمی آید شما را بکشد. اصلاً فرض نمی شود. آن مثل ضارب زید عمرو نیست. شما زدید او جوابتان را می دهد.

در قتال تصویر نمی شود این معنا. دقت می کنید. در مثل قتال تصویر نمی شود و لذا قتال را به معنای چه می گیرند؟ سعی در کشتن. این روی یک نکته ای است یعنی روی ارتکازشان سعی در کشتن از دو طرف. دو طرف سعی دارند. اگر در آنجا هست نکته اش این است که قتال و قتل که قتال از ماده قتل است، قتل یک ماهیتی نیست که قابل تکرر باشد. به قول آقایان از قبیل وجود ساری باشد. این از قبیل صرف الوجود است. این زد کشت طرف مقابل را این دیگر نمی تواند طرف را بکشد.

س: خصوصیات مورد دارد؟

ج: خصوصیات مورد دارد بله.

اینکه یقاتلون فیقتلون این نکته اش این است. نکته اش این است که در قتال تصویر اصالت و تبعیت نمی شود. به خلاف ضارب. تصویر اصالت و تبعیت می شود این زد آن زد. این زد آن زد. این تصویر می شود. این نکته اش این است. و لذا در آنجا باید قتال به معنای سعی باشد. خود آقای سیستانی هم حرفی دارد مبدأ خفی گرفته است این جور چیزها را. احتیاج به مبدأ خفی نداریم.

یک ارتکازاتی است در پیش عرف در اینجا وقتی گفت فیقتلون یقاتلون، این قتل مراد این است این هم سعی دارد آن هم دارد. اسم این قتال است. نه اینکه کشتن را این هم می کشد او هم می کشد. خب این بکشد که او نمی تواند بکشد. دقت می کنید؟ این یک خصوصیتی است که عرف عام این را در نظر می گیرد در معانی. این از بس که چون شمشیر را کشیده است و تمام مقدمات را انجام داده است اسمش را قتل گذاشته است. آن هم چون تمام مقدمات را انجام داده است لذا در روایت دارد که اذا... ۲۶

عرض کردیم این روایت جزء مجعولات است مال ابو بکر خبیث است این در آورده بود برای جنگ جمل برای نفی امیر المؤمنین سلام الله علیه. شیخ انصاری هم بدون اینکه متوجه شود در رسائل حدیث آورده است. این از طریق ابوبکر خبیث است. این ابوبکر زیاد است برادر مادی زیاد است. این ماد زیاد بن ابیه خبیث این اسم نحسش نمی خواهم ببرم چهار بچه دارد یکیش ابوبکر است. هر کدام از یک شوهر و یک مرد هستند. یکی زیاد است یکی ابوبکر است. نافع است چیست نمی دانم. غرض اینکه این چون جزء دشمنان امیر المؤمنین است این حدیث را در آورده است که اینها در جنگ جمل همه در آتشند. مرادش امیر المؤمنین است مرادش عایشه که نیست. القاتل و المقتول فی النار. این را در بخاری هم آورده است. این را عمدا آورده اند برای اهانت به امیر المؤمنین. آقایان ما توجه نکرده اند.

کیف ما کان وارد آن بحث هم چون در بحث تجزّی عده ای از علمای ما این حدیث را آورده اند توجه نکرده اند که این ریشه حدیث از کجا است و خرابی اش در خیلی زیاد است نه کم. و کیف ما کان این را دقت فرمایید نه اینکه باب مفاعله برای سعی است. می خواهد فعل محقق شود. سافر سعی کرد سفر برود. حالا سفر شد یا نشد فکر نمی کنم کسی قائل باشد ایشان معنای اول قرار دادند معنای دوم را معنای صاحب حاشیه قرار دادند آقای شیخ محمد اصفهانی قرار دادند فکر نمی کنم. آن کسی که گفته است گفته است که مثلاً در ضارب فرقش با ضارب، ضارب فقط زدن است ضارب سعی است. یعنی با اهتمام با سعی. مرادش این است. اما در یقاتل نکته اش این است که مقابل اصالت و تبعیت نیست که باشد.

کیف ما کان مراد مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین هم از این کلام روشن شد ایشان می خواهند بگویند برای تصدی و ظاهر عبارت ایشان این است که باب مفاعله دائماً یک معنا دارد. یک معنا بیشتر آن هم تصدیری بر آن کار حالا می خواهد لازم باشد یا متعدی باشد خود این نسبت برای این است. هیئت باب مفاعله برای این معنا شده است.

ما عرض کردیم کلام ایشان و بعد هم یک کلامی که آقای سیستانی نقل کرده اند به این اکتفا می کنیم بقیه را خود آقایان مراجعه کنند دیگر خیلی نمی خواهیم ملا لغتی شویم.

بحثی را که انشاء الله فردا اگر بودیم یا پس فردا دنبال می کنیم یک مقداری از این کلمات آقایان خارج می شویم برویم ببینیم اصولاً معنای بحث دیگری را که ما مطرح کردیم که ایشان هم مطرح، اصولاً آیا این هیئات ثلاثی مزید می شود برای یک معنا باشد؟ جامعی دارد یا طبیعتش این است که معانی متعدد باشند؟ حالا یک جا سافر است یک جا ضارب است. یک جا یک نفر است یک جا دو نفر است. لازم نیست که باب مفاعله یا باب تفاعل یا باب افعال حتی مثل اکرم این دائماً به یک معنا باشد. اصلاً دلیلی دارد بر این مطلب؟ اول این مطلب را بررسی کنیم و کلمات صرفی ها را که فردا اکتفا می کنیم به همین کتاب جناب آقای نجم الاثمه رضی رحمهم الله شرح شافعی ایشان نسبتاً شاید بشود گفت واقعا در کتاب های صرف در تحقیقات و تحلیلاتش بی نظیر یا کم نظیر است. چه صرف ایشان چه نحو ایشان و یکی از مفاخر شیعه هم هست. چون ایشان اصلاً هم شیعه است و هم در نجف نوشته است. خود ایشان المشهد مقدس در نجف کتاب را نوشته است که از عیون کتاب ادبیات عرب است که متأسفانه باید شیعه ها به این دو کتاب افتخار کنند. شرح شافعی و شرح اصلاً چاپ کرده اند سنی ها تحریر کرده اند ما ها اصلاً تبلی کرده ایم هم شرح کافی اش را ندیدم چاپش را اما شرح شافعی را دارند علمای بزرگ مصر تحقیق کرده اند و چاپ کرده اند. کتاب بسیار مفیدی است. انشاء الله فردا یک مقداری این دو مطلب را متعرض می شویم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين